

جایگاه و روش‌شناسی حکمت عملی از دیدگاه فارابی

حسام‌الدین شریفی^۱، منصوره برادران مظفری^۲، حسن معلمی^۳

چکیده

فلسفه به معنای عام، به حکمت نظری و عملی تقسیم می‌شود. فارابی گاهی از حکمت عملی با عنوان حکمت انسانی یا علم مدنی یاد کرده که بازتاب و امتداد حکمت نظری در افعال و رفتار انسان است. وی حکمت عملی را علمی برهانی می‌داند. با توجه به ویژگی‌های علوم برهانی و تمایز آنها از علوم غیربرهانی، می‌توان به خصوصیات حکمت عملی از نظر فارابی دست یافت؛ از جمله اینکه قضایای این علم به سبب یقینی بودن، مطابق با واقع و دارای نفس‌الامر هستند و به اعتبار انسان بستگی ندارند. در حکمت عملی برای تشکیل قیاس باید از مبادی یقینی بهره برد. قضایا و مبادی حکمت عملی از گزاره‌های خبری و گزارشی تشکیل شده‌اند، نه از گزاره‌های انشائی و انگیزشی؛ بنابراین، بایدها و نبایدها جایی در این علم ندارند. موضوع حکمت عملی، فعل ارادی انسان است که در راستای سعادت باشد. با توجه به تمام این خصوصیات باید گفت حکمت عملی، علمی حقیقی و غیراعتباری است.

واژگان کلیدی: علوم انسانی، حکمت عملی، علوم برهانی، موضوع حکمت عملی، گزاره‌های انگیزشی.

hesharifi@yahoo.com

mbmozafari@yahoo.com

hasanmoalemi@yahoo.com

۱. دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

۲. دانشجو دکتری فلسفه اسلامی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

۳. دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام

مقدمه

علوم انسانی موجود، دسته‌ای از علوم هستند که خاستگاه آنها را اندیشه‌های غرب می‌دانند. این علوم را می‌توان امتداد و ثمره اندیشه‌های فلسفی جدید در غرب بعد از رنسانس دانست. با مراجعه به آثار حکمای اسلامی، درمی‌یابیم که ایشان کم و بیش با آموزه‌های مطرح در علوم انسانی آشنا بوده‌اند و بخشی از آنها را در حکمت عملی بیان کرده‌اند. آنچه در حکمت عملی بیان شده است، در مقایسه با علوم انسانی رایج، بسیار محدود است؛ ولی نکته قابل توجه آن است که آموزه‌های موجود در حکمت عملی، بر پایه مبانی فلسفه اسلامی و با روش برهانی طرح شده‌اند. می‌توان انتظار داشت با گسترش حکمت عملی، این علم به عنوان رقیبی برای علوم انسانی رایج به‌شمار رود.

فارابی از فیلسوفانی است که به صورت بسیار گسترده به مباحث مربوط به حوزه علوم انسانی پرداخته است. در بیشتر کتاب‌های او، فلسفه به گونه‌ای بیان شده است که گویا آمیخته و درهم‌تنیده با علوم مختلف انسانی است. به نظر وی، فلسفه نظری هنگامی تام و تمام است که برای عمل در جامعه و به حال زندگی انسان‌ها مفید باشد. از نظر او، فیلسوفی که اندیشه‌هایش به مرحله عمل درنیاید، فیلسوف کامل و جامعه‌ای که از آرای فیلسوفان بهره نبرد، جامعه رشديافته و متکامل نیست (فارابی، ۱۴۱۳ق، ص ۱۳۸-۱۳۹).

در دیدگاه‌های مختلفی که درباره حکمت عملی بیان شده است، برخی این علم را فن و حرفه عملی دانسته‌اند؛ به گونه‌ای که به جای علم مدیریت، سیاست و ... از هنر و فن مدیریت

و سیاست سخن می‌گویند. نیز در خصوص حقیقت این علم، این اختلاف وجود دارد که: آیا این علم به‌تنهایی با اعتبار انسان حاصل شده یا آنکه با واقعیت و حقیقت خارجی نسبت و ارتباطی دارد و در صورت وجود ارتباط، این ارتباط چگونه تبیین می‌شود؟ به عبارت دیگر، آیا حکمت عملی در پی کشف واقعیت است و از قضایای خبری گزارش‌دهنده از خارج تشکیل شده است یا گزاره‌های به‌کاررفته در آن، مشهورات و اعتباراتی هستند که برای سامان یافتن زندگی عملی انسان جعل شده‌اند؟ آیا گزاره‌های به‌کاررفته در حکمت عملی، از بایدها و نبایدها سخن می‌گویند یا از هست و نیست‌ها؟ اگر از هست و نیست‌ها سخن می‌گوید، قضایای انشائی و انگیزشی موجود در این علم چه جایگاهی دارند و به چه دلیل در آن به کار رفته‌اند؟ در این مقاله با بیان تقسیمات علوم از نظر فارابی، جایگاه حکمت انسانی در میان علوم دیگر روشن می‌شود و با در نظر گرفتن این جایگاه می‌توان نظر فارابی را درباره پرسش‌های پیشین استنباط کرد.

تعریف حکمت عملی از نظر فارابی

فارابی حکمت عملی را قوانین کلی درباره افعال ارادی و انفعالات و حالات نهادینه‌شده از آنها در انسان می‌داند که برای رسیدن به غایت و هدفی خاص وضع شده‌اند. در این علم از انواع افعال ارادی و حالات ناشی از آنها، انواع غایت آنها و چگونگی کسب و چینش افعال و حالات برای رسیدن به غایت مطلوب سخن گفته می‌شود (همو، ۱۹۹۶م، ص ۸۰). با این تعریف، حکمت عملی بر بسیاری از علوم انسانی مطرح در عصر حاضر، مانند اخلاق فردی، تعلیم و تربیت، علوم سیاسی، علوم اجتماعی، مدیریت و ... قابل تطبیق است که البته این مقاله درصدد بیان این تطبیق نیست؛ چراکه مبانی و روش به‌کاررفته در حکمت عملی و علوم انسانی رایج بسیار متفاوت است و تطبیق این دو از این نظر کاری نادرست به نظر می‌رسد. به بیان فارابی، چون موضوع پژوهش در این علم، افعال و رفتارهای انسان است که انسان با اراده خویش آنها را در خارج موجود می‌سازد، این علم، «فلسفه انسانی» نیز نامیده شده است (همو، ۱۴۰۸ ق، ج ۱، ص ۱۴).

تقسیم‌بندی علوم

صنعت یا علم به معنای عام، به مجموعه‌ای از گزاره‌ها گفته می‌شود که با هدف، انگیزه یا روشی خاص و بر اساس موضوع معینی کنار هم قرار داده شده‌اند (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱،

ص ۳۰۷؛ ۱۹۸۶م، ص ۶۷). فارابی در تقسیم‌بندی خود از علوم که بر اساس هدف و روش تحقیق در علم شکل گرفته است، علوم را به نظری و عملی تقسیم می‌کند. روش مناسب برای کسب علوم نظری، بهره‌گیری از تصورات و تصدیقات ذهنی و تشکیل قیاس است و روش مناسب برای کسب علوم عملی، تجربه و انجام کارهای عملی برای کسب مهارت و ملکه انجام فعل است. بنابراین، علوم نظری قیاسی هستند و علوم عملی، غیرقیاسی که می‌توان آنها را فن، حرفه، مهارت و ملکه نامید (همان، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۱-۱۲، ۳۰۷، ۳۲۳ و ۳۲۲؛ ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۴).

علوم غیرقیاسی

هدف این علوم آن است که انسان، فعل و عملی از اعمال را در خارج محقق سازد؛ مانند طب، کشاورزی و نجاری. از آنجا که هیچ عمل ارادی بدون علم به چگونگی و مشخصات آن عمل محقق نمی‌شود، برای انجام افعال و اعمال مطلوب در این علوم نیز به دانشی در راستای تحقق فعل نیاز است. معلومات موجود در علوم غیرقیاسی از طریق ممارست و انجام مداوم اعمال آن صنعت و عادت به انجام کاری حاصل می‌شود، نه از طریق تشکیل قیاس و چیدن گزاره‌ها در کنار یکدیگر برای رسیدن به گزاره‌ای مطلوب. به همین سبب، این علوم را صناعات عملی، فن، مهارت، ملکه و حرفه نامیده‌اند. برای نمونه، شخص نجار با دیدن استاد خود یا کسب تجارب شخصی، علومی کسب می‌کند که این علوم در انجام نجاری به او یاری می‌رسانند. بیشتر گزاره‌های مربوط به نجاری که در ذهن این شخص وجود دارند، با یکدیگر رابطه قیاسی ندارند و به صورت مستقیم از تجربه و حس سرچشمه گرفته‌اند (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۱ و ۳۰۷؛ ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۴). در علوم قیاسی، از گزاره‌های مقدماتی، نتایجی به دست می‌آیند و همان نتایج در راستای کسب نتایجی دیگر به کار می‌روند و این فرایند پیش می‌رود تا یک نظام و مجموعه‌ای از قضایای مرتبط حاصل می‌شود. اما علوم غیرقیاسی، از قیاس حاصل نشده‌اند و گزاره‌های موجود در آن، یک دستگاه منظم از قضایای بهم‌پیوسته و منسجم را تشکیل نمی‌دهند، بلکه هر قضیه به صورت مستقل از دیگر قضایا با تجربه و ممارست به دست آمده است (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۱ و ۳۰۷؛ ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۴). گاهی ممکن است برخی از گزاره‌های موجود در این علوم از طریق قیاس از علوم بدیهی انسان یا دیگر قضایای یک فن به دست آمده باشند، ولی از آنجاکه این روش در تمام قضایای این علوم به کار نرفته است و همگانی

نیست، موجب قیاسی شدن ساختار این علوم نخواهد بود (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۱ و ۳۰۷؛ ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۴).

در عبارتی دیگر، فارابی در معرفی این علوم می‌گوید علوم غیرقیاسی به سبب آنکه عمل و جنبه کاربردی‌شان مهم است، از علوم قیاسی متمایز می‌شوند. هدف از آموختن علوم عملی، تنها عمل به آنهاست و دانستن یکسری قضایا در این علوم به‌تنهایی مطلوب نهایی نیست. برای نمونه، دانستن اینکه زمان کشت دانه در چه وقتی است و برای بُرش و صاف کردن چوب چگونه باید عمل کرد، هیچ ارزش علمی ندارد و از این نظر که حقیقتی از حقایق خارجی را برای انسان کشف می‌کند، به آن نگریسته نمی‌شود (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۲۲ و ۳۲۵؛ ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۴).

همان‌گونه که در ادامه خواهد آمد، فارابی حکمت عملی را از این دسته از علوم نمی‌داند. از نظر وی، حکمت عملی از علوم قیاسی است؛ البته او منکر این مطلب نیست که ممکن است برخی از علوم انسانی از سنخ علوم غیرقیاسی باشند. وی گاهی از فن و مهارت سیاست نام می‌برد که علمی غیرقیاسی است. در کنار این سیاست، او سیاست حکمی را نیز مطرح می‌کند که از سنخ علوم قیاسی است.

در جمع‌بندی نظر فارابی در این زمینه می‌توان گفت از نظر او، علوم انسانی به دو دسته تقسیم می‌شوند: علوم غیرقیاسی انسانی، مانند فن مدیریت یا مهارت سیاست‌ورزی و ... و حکمت عملی که جزو علوم قیاسی است (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۲۲). فارابی در کتاب‌های خود از علوم غیرقیاسی انسانی سخنی به میان نمی‌آورد؛ چون همان‌گونه که گذشت، این علوم، در حقیقت علم به معنای مجموعه گزاره‌های به‌هم‌مرتبط نیستند، بلکه صرفاً تجارب و قابلیت‌هایی فردی هستند که به طریق غیرقیاسی ممکن است به دیگران منتقل شوند. به همین سبب، به علوم غیرقیاسی انسانی در همین حد بسنده می‌کنیم و در ادامه به علوم قیاسی و اقسام آن می‌پردازیم که حکمت عملی یکی از آنهاست.

علوم قیاسی

حکمت عملی یکی از اقسام علوم قیاسی است؛ بنابراین، برای روشن شدن جایگاه و روش تحقیق در این علم به توضیح علوم قیاسی و اقسام آن می‌پردازیم. به عقیده فارابی، هدف از علوم قیاسی، دانستن صرف است. دانستن به این منظور انجام می‌شود که انسان

به جهان خارج، همان گونه که هست، آگاه شود. شناخت واقع همان گونه که هست، هدف این علوم است. با توجه به اینکه هدف نهایی در علوم نظری، فقط دانستن است، اگر در آن به مقتضای علوم آموخته‌شده، عملی صورت گیرد، آن عمل را باید عرضی و خارج از هدف آن علم دانست (همو، ۱۴۰۸، ق، ج ۱، ص ۳۲۲ و ۳۲۵؛ ۱۴۱۳، ص ۲۵۴). پس فارابی جنبه عمل را در علم قیاسی، غیراصیل و ثانوی می‌داند؛ بر عکس آنکه در علم غیرقیاسی، جنبه کشف واقعیت غیراصیل و عرضی بود و عمل به مقتضای علم اهمیت داشت. به غیراصیل بودن عمل و عرضی بودن آن در حکمت عملی که یکی از اقسام علم قیاسی است، باید بسیار توجه داشت و ما نیز در ادامه بدان خواهیم پرداخت.

در علوم قیاسی برای رسیدن به معرفت از قیاس بهره برده می‌شود و قضیه‌ای که از ارتباط قیاسی با دیگر قضایای علوم بهره‌ای نداشته باشد، جزو آن علم به شمار نمی‌آید. به طور کلی می‌توان گفت علم قیاسی منظومه‌ای از قضایای بهم‌پیوسته است که از طریق قیاس ارتباطی میان آنها شکل گرفته است. هر قضیه‌ای در این علم، یا از مبادی اولی است و یا با واسطه قیاس، از مبادی اولی حاصل شده است (همو، ۱۴۰۸، ق، ج ۱، ص ۱۱-۱۲ و ۳۰۷).

اقسام علوم قیاسی یا نظری به معنای عام

با آنکه هدف علوم قیاسی، شناخت و علم است، باید توجه داشت که نتیجه حاصل در این علم، ضرورتاً مطابق با واقع و یقینی نیست؛ زیرا مطابقت یا عدم مطابقت با واقع، از مواد و قضایایی به دست می‌آید که در آن به کار می‌روند. اگر مبادی یقینی باشند، قیاس نتیجه یقینی مطابق با واقع در اختیار انسان قرار می‌دهد و در غیراین صورت، دانش و علم، مطابق با واقع نیست. یقین در نظر فارابی و دیگر حکمای اسلامی، قضایایی صادق و مطابق با واقع هستند که واقعیت خارجی آنها تغییرناپذیر است (همان، ج ۱، ص ۲۶۸-۲۶۷). بنابراین، علوم یقینی، همیشه صادق و دارای واقعیتی خارجی هستند.

با معیار یقینی بودن یا غیریقینی بودن، فارابی علوم قیاسی را چنین تقسیم‌بندی می‌کند: فلسفه نظری که علمی یقینی است و فلسفه عامی که غیریقینی است. در فلسفه نظری از روش برهانی، و در فلسفه عامی که برای عموم مردم است، از جدل، سفسطه، خطابه و شعر استفاده می‌شود (همو، ۱۹۸۶، ص ۱۵۱-۱۵۲) با این وصف علوم قیاسی به پنج

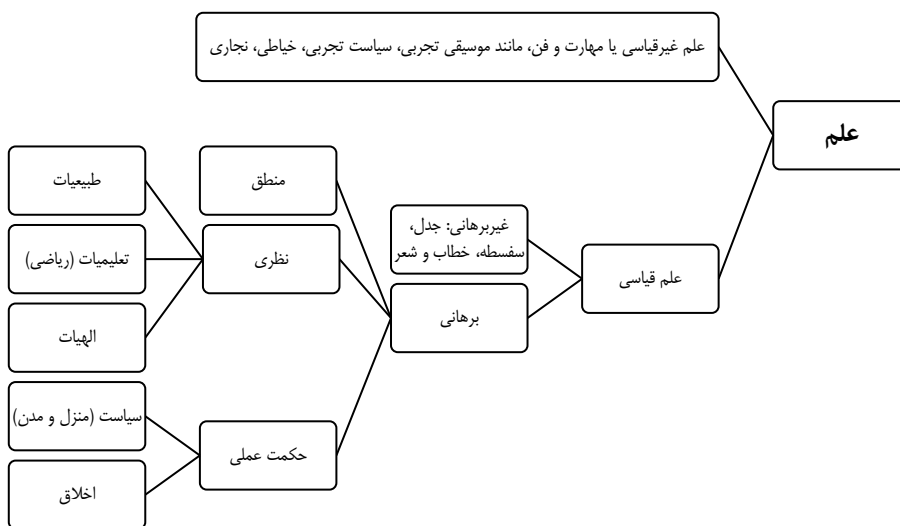
دسته تقسیم می‌شوند: برهان (فلسفه)، جدل، سفسطه، خطابه و شعر (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۱-۱۲ و ۳۰۷؛ ۱۹۹۶م، ص ۴۳).

در علوم قیاسی برهانی، شناخت حقیقت اشیا هدف است. برهان تنها روش قیاسی است که با آن می‌توان به حقیقت‌اشیایی دست یافت. مقدمات قیاس‌های برهانی، باید از یقیناتی که صادق و کلی هستند، تشکیل شده باشد تا نتیجه برآمده از آنها نیز چنین باشد. در دیگر علوم قیاسی، انسان به دنبال کشف واقعیت به صورت یقینی نیست (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۲، ۳۱۰ و ۳۷۲-۳۷۳؛ ۱۹۸۶م، ص ۱۵۰-۱۵۲).

در جدل، غلبه بر دیگر آرا و نظریات مخالف مهم است، نه دریافت حقیقت، و در آن از قضایای کلی مشهور برای استدلال بهره برده می‌شود. جدل معرفتی عامیانه است که به یقین نزدیک است، ولی هرگز جای آن را نمی‌گیرد. با جدل، قدرت ذهنی انسان برای فهم مطالب فلسفی آماده می‌شود و به این لحاظ، جدل در خدمت فلسفه است. در سفسطه، با مغالطه و جلوه دادن قضایای غیرمشهور و کاذب به عنوان قضایای صادق و مشهور، قیاس‌هایی ترتیب داده می‌شود که به ظاهر نتیجه حق دارند، ولی در حقیقت کاذب‌اند. هدف در سفسطه، مغالطه و نشان‌دادن چیزی بر خلاف واقعش است. در خطابه، اقناع مخاطب و سکون نفس او مطلوب است، بدون آنکه به حد یقین برسد. در شعر نیز برانگیختن قوه خیال و حکایت خیالی از اشیا مهم است (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۲، ۳۱۰ و ۳۷۲-۳۷۳؛ ۱۹۸۶م، ص ۱۵۰-۱۵۲).

علوم یا صنایع یقینی به سه دسته کلی «نظری، عملی و منطقی» تقسیم می‌شوند. علم نظری درصدد یافتن علم حقیقی به اشیاست و غایت و کمال آن، یافتن دانش حق است. در این علم، انسان تنها در پی دانستن است. علم عملی به سعادت و اعمال و رفتاری می‌پردازد که موجب سعادت و شقاوت می‌شوند؛ مانند آنکه نیکی به والدین خوب است و خیانت زشت و ناپسند است یا عدل زیباست. غایت و کمال علم عملی آن است که انسان با تمسک به قوانین به سعادت برسد. علم منطقی شامل دانش یقینی به ابزاری است که به دو دانش دیگر کمک می‌کند تا علم حق و صواب را به دست آورند (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۵-۴۱۶ و ۴۱۶؛ ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۳-۲۵۴ و ۲۵۸).

در نمودار صفحه بعد، تقسیم‌بندی علوم از نظر فارابی ترسیم شده است:



نتیجه آنکه، با توجه به تقسیم‌بندی علوم از نظر فارابی، حکمت عملی از اقسام علوم قیاسی است، نه غیرقیاسی، و در میان علوم قیاسی نیز، از سنخ علوم برهانی به شمار می‌رود. قیاسی بودن حکمت انسانی به این معناست که گزاره‌های موجود در این علم، به واسطه قیاس با یکدیگر پیوند خورده‌اند و مجموعه‌ای منظم از گزاره‌های علمی به هم پیوسته هستند. بنابراین، آنها را حقیقتاً باید علم به معنای مجموعه قضایای به هم پیوسته دانست، نه فن و هنر که علومی غیرقیاسی هستند و از کنار هم قرار گرفتن دسته‌ای از تجربیات حاصل شده‌اند.

نسبت حکمت عملی و علوم غیرقیاسی

پیش از این گفتیم که به نظر فارابی، در علوم قیاسی صرف دانستن مهم است و عمل به محتوای علم، جنبه عرضی و غیراصیل دارد. در حکمت عملی نیز افعالی که موجب سعادت انسان هستند، شناخته می‌شوند و خود این شناخت دارای ارزش است. اما در توضیح حکمت عملی، فارابی این نکته را می‌افزاید که در این علم، دانستن به‌تنهایی ارزش ندارد، بلکه انسان باید به دانش خود درباره سعادت و افعال موجب سعادت عمل کند. اگر علم عملی همراه عمل نباشد، علمی باطل و بیهوده است و سودی ندارد (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۴۱۴-۴۱۵ و ۴۱۶؛ ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۳-۲۵۴ و ۲۵۸)؛ زیرا هدف از آن، شناخت افعالی است که انسان را به سعادت می‌رساند. پس اگر این افعال به کار بسته

نشوند و سعادت حاصل نشود، علم به هدف خود نرسیده است. به چنین علمی «باطل» می‌گویند.

برای جمع میان دو قول شاید بتوان گفت غایت علوم قیاسی، شناخت واقعیت است و در حکمت عملی هم واقعیت شناخته می‌شود؛ اما همان گونه که در ادامه خواهد آمد، موضوع حکمت عملی، افعال ارادی انسان است که در مسیر سعادت انسان باشند. به همین سبب، عمل ارادی به محتوای این علم، افزون بر فضیلت شناخت واقعیت، می‌تواند موجب کسب فضایی دیگری نیز باشد که از عمل به مفاد آن به دست می‌آیند. بنابراین، می‌توان برای حکمت عملی دو غایت در نظر گرفت که یکی غایت خود علم و دیگری غایت عمل به محتوای آن علم است. به عبارت دیگر، دانش به واقعیت در این علم، ضرورت عمل بر طبق مفاد علم را از انسان طلب می‌کند که اگر انسان به لوازم ضروری این علم جامه عمل نپوشاند، در حقیقت گویا علم را بیهوده و بدون نتیجه نهایی کسب کرده است.

بنابراین، حکمت عملی دارای دو هدف است و افزون بر دانستن، لازم است به مفاد آن عمل شود. این در حالی است که در صنایع غیرقیاسی عملی، تنها عمل کردن بر اساس مفاد علم برای رسیدن به نفع و فایده آنها در زندگی مهم است (همو، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۴-۲۵۵). این صنایع، علم را به هدف شناخت واقع کسب نمی‌کنند و از علم خود برای کسب علوم دیگر بهره نمی‌برند، بلکه آن را تنها وسیله‌ای برای انجام فعالی در خارج می‌دانند.

گاهی صناعات عملی و علوم قیاسی عملی به اشتراک لفظ، دارای یک نام هستند که این نباید موجب یکسان پنداشتن آنها شود. برای مثال نجوم، موسیقی یا سیاست به دو گونه عملی و علمی قیاسی وجود دارند؛ نوع عملی این علوم از صرف تجربه به دست آمده‌اند و نوع قیاسی از برهان و استدلال حاصل شده‌اند. البته بین این دو نوع علم رابطه‌ای می‌تواند برقرار باشد؛ بدین صورت که گزاره‌های غیرقیاسی حاصل از تجربه که صناعات عملی را تشکیل می‌دهند، اگر به مرتبه یقین برسند، می‌توانند برخی از مبادی اولی قیاس‌های حکمت عملی را تشکیل دهند. با تشکیل قیاس از این مبادی یقینی، گزاره‌های جدیدی در این علم شکل می‌گیرد. به همین سبب، فارابی از وجود سیاست تجربی در کنار سیاست قیاسی و برهانی سخن می‌گوید که نقشی اساسی در پیشرفت سیاست برهانی خواهد داشت (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۲۲).

حکمت عملی و علوم قیاسی غیربرهانی

در تقسیم‌بندی فارابی، حکمت عملی جزو علوم برهانی و یقینی قرار داده شد، نه از جمله علوم جدلی، خطابی و دیگر علوم غیریقینی. نتیجه‌ای که از این تقسیم‌بندی گرفته می‌شود آن است که روش به‌کاررفته در حکمت انسانی از نظر فارابی، برهان یقینی است، نه جدل، خطابه، سفسطه و شعر. هدف در علم قیاسی برهانی، شناخت حقیقت اشیاست؛ بنابراین، مقدمات قیاس‌های برهانی در حکمت عملی، باید از یقینیاتی صادق و کلی تشکیل شده باشند (همان، ج ۱، ص ۱۲، ۳۱۰ و ۳۷۲-۳۷۳).

با آنکه به نظر فارابی، حکمت عملی و دیگر علوم برهانی، از روش جدل بهره نمی‌برند، بسیار دیده می‌شود که این روش و مبانی مشهور در استدلال‌های این علم به کار رفته‌اند. همین مسئله موجب شده عده‌ای حکمت عملی را برگرفته از اعتباریات، مشهورات و اقناعیات بدانند. در این صورت، هر جامعه‌ای بر اساس توافق مردم یا خبرگان آن جامعه، قانون‌هایی وضع می‌کند که به حقیقت و نفس‌الامر جهان خارج کاری ندارند (مطهری، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۳۷۱-۳۷۲). این سخن موجب رواج نسبی در حکمت عملی و حقیقی نبودن آن علوم می‌شود.

فارابی در پاسخ به این مسئله، به نقش جدل در علوم برهانی می‌پردازد که با توجه به سخنان او، به کار رفتن خطابه و شعر را هم در این علوم می‌توان توجیه کرد. فارابی معتقد است به کار رفتن برخی قضایای مشهور و اقناعی، نباید سبب شود مشهورات و مخیلات را جزو علوم برهانی بدانیم؛ زیرا استفاده از جدل در علم برهانی به دلایل مختلفی می‌تواند باشد:

۱. جدل به نوعی تمرین ذهن است و ذهن انسان را به جست‌وجو و کیفیت آن و چگونگی چینش معلومات در ذهن عادت می‌دهد. کسی که در جدل تبحر پیدا کرده، دارای قوه‌ای شده است که می‌تواند با سرعت تشکیل قیاس دهد و برای رسیدن به مجهول، حد وسط فراهم آورد. همچنین جدل، فهم گزاره‌های برهانی را برای انسان ساده‌تر می‌سازد. کسی که مشهورات و قضایای متعارف را بفهمد و در قیاس به کار برد، فهم قضایای برهانی و به کار بستن آنها در قیاس برای او ساده‌تر خواهد بود. به همین سبب، ارسطو در ابتدای مباحث مختلف طبیعی، الهی و مدنی از قضایای جدلی استفاده می‌کرد تا ذهن مخاطب برای دریافت براهین آماده شود (فارابی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۷۵ و ۳۸۳).

۲. جدل با ذکر موضوعات، مطلوبات و مقدمات مشهور، زمینه‌ساز فهم موضوع، مطلوب و مبادی اولی یقینی برای علوم برهانی می‌شود؛ زیرا موضوع علوم یقینی، مطلوبات و مبادی آنها، در میان قضایای مشهور جدلی موجود هستند. با آشنایی با قضایای مشهور، انسان می‌تواند به آسانی موضوعات، مطلوبات و مبادی یقینی را از میان مشهورات استخراج کند و در علوم برهانی به کار بندد (همان، ج ۱، ص ۳۷۶ و ۳۸۳).

۳. برخی از علوم یقینی به راحتی برای انسان کسب نمی‌شوند و برای کسب آنها، باید قضایای متضاد کنار هم گذاشته شوند و حالات مختلف با هم سنجیده شوند تا با بررسی آنها، به حقیقت بودن یکی از قضایا و کذب دیگر قضایا پی برده شود. از آنجا که دو قضیه متضاد در صنعت برهان راه ندارند، بررسی قضایای متضاد با کمک صنعت جدل انجام می‌گیرد و بعد از تشخیص حق، قضیه صحیح در علوم برهانی به کار می‌رود (همان، ج ۱، ص ۳۷۹ و ۳۸۳). پس قیاس‌های جدلی زمینه‌ای را فراهم می‌آورد تا انسان در میان قضایای مختلف بتواند قضیه یقینی حقیقی را پیدا کند و آن را در برهان به کار بندد.

۴. بسیاری از قضایای کلی یقینی، از ابتدا در علوم یقینی استفاده نمی‌شوند. برای نمونه، ممکن است انسان مشغول علمی از علوم برهانی باشد و به همین سبب، به قضایای دیگر علوم برهانی نیاز نداشته باشد یا آنکه به قضیه کلی با آن کلیتی که دارد، نیازمند نباشد، بلکه مصادیقی از مصادیق آن قضیه برای او کافی باشد. در این حالت از جدل استفاده می‌شود تا نظایر و مصادیق قضیه کلی در علمی خاص و برای شخصی خاص دانسته شود. با این وصف، جدل مصادیق جزئی را برای قضیه کلی برهانی روشن می‌سازد.

۵. برشمردن مصادیق جزئی یک قضیه کلی اولی از سوی جدل، سبب می‌شود شخصی که علم کلی را دارا نیست، بتواند به آن توجه پیدا و علم کلی اولی را تصدیق کند (همان، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱ و ۳۸۳). پس یکی دیگر از کاربردهای جدل در علوم برهانی، زمینه‌سازی برای تصور قضایای اولی برای کسانی است که تصویری کلی از این قضایا ندارند.

۶. بسیاری از انسان‌ها از درک حقایق فلسفی و برهانی ناتوان‌اند. برای این اشخاص می‌توان از جدل بهره برد و حقیقت را به اندازه فهم و طاقت‌شان در اختیارشان قرار داد. برای این منظور، مطالب و حقایق یقینی با توجه به مشهورات و معارفی که نزد آنها موجود است، به آنها انتقال داده می‌شود (همان، ج ۱، ص ۳۸۲).

۷. بسیاری از شبهه‌ها و گفته‌های سوفیست‌ها را نمی‌توان با برهان و علم یقینی پاسخ داد؛ چون سوفیست به مبادی برهانی اعتقادی ندارد و حتی گاه خلاف آنها را معتقد است. برای این منظور می‌توان از جدل کمک گرفت و با توجه به مشهورات و مبادی خود شخص سوفیست، پاسخ او را داد (همان، ج ۱، ص ۳۸۲ و ۳۸۳).

با توجه به مطالب ذکرشده، روشن می‌شود چرا گاهی در علوم برهانی و از جمله در حکمت انسانی، از مطالب مشهور و روش جدلی بهره گرفته می‌شود (همان، ج ۱، ص ۳۷۴-۳۸۳). در این زمینه باید دقت داشت که این مطالب جدلی، در حقیقت جزو علم برهانی نیستند و نباید آنها را با مطالب برهانی مخلوط کرد؛ زیرا قضایای علوم برهانی، از جمله حکمت عملی از واقع و حقیقت حکایت می‌کنند و بر اساس مشهورات، مقبولات، اقناعیات، تخیلات و دیگر مبادی غیریقینی استوار نیستند. این علوم، دارای قضایای حقیقی و نفس‌الامری هستند و به اعتبار انسان‌ها بستگی ندارند.

نتیجه آنکه، حکمت عملی، علمی برهانی است و گزاره‌های موجود در آن یقینی هستند. در این صورت، این گزاره‌ها از حقیقت ارتباط میان اعمال انسان و تکامل و سعادت او گزارش می‌دهند و روشن است که با این وصف، آنها نمی‌توانند از سنخ قضایای انشائی، خیالی و شعری باشند.

اجزای حکمت عملی

هر علم قیاسی، از سه جزء «موضوع، مسائل و مبادی» تشکیل شده است. موضوع علم، حقیقتی است که از عوارض ذاتی آن سخن گفته می‌شود. از کنار هم قرار گرفتن موضوع و عوارض ذاتی آن، قضایایی تشکیل می‌شود که یا مبادی اول و یا مسائل علم هستند. مبادی اول، قضایایی هستند که اثبات آنها در آن علم وجود ندارد و تمام قیاس‌های علم بر پایه آنها شکل می‌گیرد و مسائل، قضایایی هستند که در علم به اثبات آنها می‌پردازیم (همان، ج ۱، ص ۳۰۷-۳۰۸). در ادامه به بررسی اجزای حکمت عملی از نظر فارابی می‌پردازیم.

موضوع حکمت عملی

مطلق وجود که موضوع فلسفه به معنای عام است، یا به گونه‌ای است که به انسان و اراده او بستگی ندارد و یا به گونه‌ای اراده انسان در وجود آن مؤثر است. حکمت عملی به

دسته‌ای از موجودات می‌پردازد که انسان در شکل‌گیری و تحقق آنها مؤثر است. این موجودات، همان افعال ارادی انسان هستند که از سوی انسان محقق و موجود می‌شوند (همو، ۱۹۸۶م، ص ۶۷-۶۸). بنابراین، موضوع حکمت عملی، فعل ارادی انسان است. پس افعال غیرارادی انسان یا افعال ارادی سایر موجودات، از جمله حق تعالی یا عقول و مفارقات از این علم خارج‌اند. دیگر آنکه، این علم شامل افعال ارادی فردی و اجتماعی است و می‌توان گفت حکمت عملی از نظر فارابی، علوم اجتماعی را نیز دربرمی‌گیرد. از نظر او، افعال فردی انسان با توجه به بازخوردها و نتایج آن در دل اجتماع بررسی می‌شوند. در نظر او، اهمیت جامعه به اندازه‌ای است که افعال فردی، انسان را به غایت و هدف نهایی نمی‌رسانند و تنها در دل اجتماع و زندگی اجتماعی است که هدف نهایی انسان حاصل می‌شود (همو، ۱۴۱۳ق، ص ۱۳۹).

در میان افعال ارادی، دسته‌ای هستند که متصف به مدح و ذم یا حسن و قبح می‌شوند و با انجام یا ترک آنها انسان در مسیر سعادت و تکامل قرار می‌گیرد؛ مانند احسان به دیگران و انجام کار عادلان. چنین افعالی متصف به صفات ارزشی هستند و به همین سبب آنها را «افعال ارزشی» می‌نامند. اما دسته‌ای از افعال، چنین اتصافی را ندارند و نه حسن هستند و نه قبیح؛ مانند غذاخوردن یا خوابیدن بدون انگیزه‌ای خاص. این افعال ارادی، انسان را در مسیر کمال و سعادت قرار نمی‌دهند، همان گونه که موجب شقاوت یا نقصان انسان نیز نیستند (همان، ص ۳۳۰).

به باور فارابی، از میان افعال ارادی، تنها آنهایی که انجام یا ترک آنها در ارتباط با سعادت نهایی انسان است، موضوع تحقیقی در این علم هستند. پس هدف از این علم، تنها شناخت فعل و انفعالات و رفتارهای ارادی و ساختارهای حاصل از آنها در نفس و جهان خارج نیست، بلکه افعالی که در رساندن انسان به هدفی خاص نقش دارند، موضوع این علم هستند. بنابراین، افعال ارادی خنثی و به عبارتی، مباح در این علم جایگاهی ندارند. محور بحث در این علم، افعال ارزشی است که با توجه به هدف انسان این وصف برای آنها محقق می‌شود.

افعال ارادی انسان شامل افعال بیرونی (جوارحی) و درونی (جوانحی) است (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۲). افعال درونی ارادی، شامل دانستنی‌ها و تغییر و تحولاتی هستند که با اراده انسان در روح او پدید می‌آیند. این تغییرات را می‌توان کیفیات نفسانی دانست

که انسان با اراده خویش در خود به وجود می‌آورد (همو، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳۰-۲۳۱). از این منظر، تمام علوم نظری چون از طریق فعل ارادی برای انسان حاصل می‌شوند، اگر موجب تکامل و سعادت انسان باشند، از جمله مسائل علوم عملی به شمار می‌آیند.

حالات نفسانی، یا زودگذر هستند و یا پایدار که در صورت دوم آنها را «ملکات نفسانی» می‌نامند (همان، ص ۲۳۲-۲۳۳). ملکات نفسانی باعث تکامل نفس انسانی هستند و به همین سبب، در سعادت انسان نقش دارند و در حکمت انسانی از آنها بحث می‌شود. تغییرات حاصل در روح و ملکات نفسانی از جهتی از افعال بیرونی متأثر می‌شوند و به وسیله تکرار آنها در نفس پدید می‌آیند و از جهتی دیگر، خود موجب و منشأ افعال جوارحی هستند.

فعل جوارحی ارادی، حرکتی است که به واسطه قوه محرکه و اعضای بدن در جهان خارج ایجاد می‌شود. این فعل بر اساس طبیعت اعضای بدن صورت می‌گیرد و نفس در آن فاعل بعید است. نسبت دادن فعل جوارحی به نفس و نقش تکاملی آنها برای نفس، به سبب تحقق اراده در نفس برای انجام فعل یا اثر فعل در ایجاد حالتی نفسانی است. بنابراین، در حقیقت فعل جوارحی به فعل جوانحی بازگشت دارد و فعل جوانحی است که به صورت مستقیم در تکامل نفسانی انسان اثرگذار است.

نتیجه آنکه، موضوع حکمت انسانی، فعل ارادی انسان است که در مسیر سعادت واقعی او قرار دارد (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۱۲، ۴۱۴-۴۱۵ و ۴۱۶؛ ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۳-۲۵۴ و ۲۵۸). این فعل موضوعی حقیقی و خارجی است که اگر به کمال نهایی انسان بینجامد، سعادت او را در پی دارد (همو، ۱۴۱۳ق، ص ۲۳۹). بنابراین، موضوع حکمت عملی، اعتباری و وابسته به جعل و برساخته انسان‌ها نیست. عوارض و محمولاتی که بر این موضوع حمل می‌شوند نیز از همین سنخ هستند و در نتیجه، کل حکمت عملی برهانی، علمی حقیقی و واقعی و دارای نفس‌الامر است.

مبادی یقینی حکمت عملی

هر قیاس دست‌کم از دو مقدمه تشکیل شده است. برای آنکه قیاس، نتیجه یقینی ضروری داشته باشد، باید از مقدماتی با همین خصوصیت حاصل شده باشد. اگر خود این مقدمات از قیاس حاصل شده باشند، در نهایت باید به مقدماتی بینجامند که بدون قیاس حاصل شده‌اند و دارای یقینی ضروری هستند. از نظر فارابی، مقدمات بدون قیاسی که از آنها یقین ضروری

حاصل می‌شود، عبارت‌اند از: طبیعی (فطری) و تجربی. این قضایا از مبادی علوم برهانی و معقولات اول هستند (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۶۹، ۳۵۴ و ۳۵۵، ج ۲، ۳۶۴-۳۶۵ و ۳۷۳) و آنها را یقینات اولیه یا مبادی یقین (اوائل الیقین) هم می‌نامند (همان، ج ۱، ص ۲۷۱).

۱. **قضایای فطری یا حاصل بالطباع**، به‌گونه‌ای هستند که گویا نفس انسان بر تصدیق و یقین به آنها سرشته شده است. هر انسانی از نخستین دوران زندگی خود، این قضایا را تصدیق می‌کند، بدون آنکه بداند این علوم به چه سبب و چگونه برای او حاصل شده‌اند (همان، ج ۱، ص ۳۲۱، ۲۶۹-۲۷۰، ۱۲۴، ۱۶۰-۱۵۹ و ۳۳۸-۳۳۹). این قضایا را «مقدمات واجب‌القبول» هم می‌نامند (همان، ج ۱، ص ۳۳۸).

با توجه به آنکه حکمت عملی از علوم یقینی برهانی است، از مبادی فطری در حکمت عملی استفاده می‌شود. مبادی فطری به‌کاررفته در حکمت عملی، یا عام هستند یا خاص. مبادی عام‌آنجایی هستند که در دیگر علوم نیز از جمله مبادی به‌شمار می‌آیند؛ مانند قضیه امتناع اجتماع نقیضین یا اینکه هر معلولی نیازمند علت است. اما مبادی خاص تنها در حکمت عملی مبدأ هستند؛ مانند آنکه برخی از اعمال، انسان را به سعادت نهایی‌اش می‌رسانند یا انسان توانایی انجام افعال ارادی را دارد.

۲. **قضایای تجربی**، مقدمات کلی هستند که یقین دایم ضروری به آنها وجود دارد و از طریق احساس جزئیات برای انسان حاصل می‌شوند. در تجربه، نسبت محمول با موضوع در افراد و مصادیق یک قضیه کلی جست‌وجو و بررسی می‌شود. در صورت تصدیق وجود نسبت در تمام این افراد یا اکثر آنها، یقین ضروری به قضیه به صورت کلی به دست می‌آید. تفاوت تجربه با استقراء در آن است که در استقراء، یقین ضروری به حکم کلی وجود ندارد؛ ولی در تجربه، حکم کلی و ضروری وجود دارد، به‌گونه‌ای که حکم تنها به افراد بررسی‌شده اختصاص ندارد، بلکه تمام افراد قضیه را دربرمی‌گیرد (همان، ج ۱، ص ۲۷۱).

به عقیده فارابی، همان‌گونه که فطریات از مبادی علوم هستند، انسان با تجربه هم می‌تواند به شناخت‌های یقینی در خصوص افعال خود دست یابد و این تجربه را در راه کسب علوم دیگر، از جمله حکمت عملی به کار بندد (همو، ۱۹۸۰م، ص ۴۸).

مسائل حکمت عملی

در مباحث پیشین روشن شد که در حکمت عملی به دنبال علم یقینی و مطابق با واقع در خصوص افعالی هستیم که شایسته است انسان با اراده خود آنها را انجام دهد و نیز در پی

یافتن روش پیاده ساختن این اعمال در جهان خارج هستیم (همو، ۱۳۴۱ق، ص ۲۵۵). با توجه به این مطلب، در حکمت عملی از مباحث مختلفی سخن گفته می‌شود؛ از جمله، شناخت سعادت حقیقی انسان یا دانستن افعالی که حصول آنها موجب سعادت یا موجب دوری از سعادت است (همو، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۴).

فارابی در احصاء العلوم مسائل مربوط به حکمت عملی را این چنین برشمرده است: ۱. شناخت افعال و سنن ارادی؛ ۲. دانستن ملکات، اخلاق و رفتارهای نیکویی که افعال و سنن از آنها حاصل می‌شود؛ ۳. غایاتی که انسان برای رسیدن به آنها افعال و سنن را انجام می‌دهد و چگونگی کسب این غایات و ترتیبی که بین غایات انسان برقرار است و به رسیدن به غایت نهایی می‌انجامد (همو، ۱۹۹۶م، ص ۷۹ و ۸۲). مراد از غایت نهایی، همان سعادت حقیقی است که هر انسانی با کسب آن به کمال می‌رسد. با شناخت سعادت، افعالی که در راستای آن باشند، فضیلت و غیر آن ردیلت به شمار می‌آید. در حکمت عملی باید فضایل از رذایل متمایز شوند. برای کسب سعادت و فضایل، باید افعالی را انجام داد که موجب فضیلت‌اند. پس علم به روش کسب افعال و ملکات فاضله نیز از مسائل این علم است. برای اجرای اعمال، سنن، ملکات و اخلاق در اجتماع، رئیسی نیاز است و او ویژگی‌هایی دارد که در این علم از آنها سخن گفته می‌شود (همان، ص ۷۹-۸۰ و ۸۳).

در حکمت عملی در خصوص افعال و ملکات اختیاری انسان و چگونگی دستیابی به آنها به صورت قوانین کلی سخن گفته می‌شود و هیچ‌گاه شرایط انجام فعلی مشخص و در شرایطی خاص بیان نمی‌گردد. بنابراین، تشخیص اینکه در صحنه عمل باید چه فعلی را با چه خصوصاتی انجام داد، از این علم خارج است. در قوانین ممکن است حالات، شرایط، کیفیت افعال در این شرایط، چگونگی اندازه انجام آنها و ... به صورت کلی بیان شود؛ اما بیان اینکه در هر موقعیت خاص، باید چه فعلی با چه ویژگی‌هایی انجام پذیرد، برعهده این علم و عقل نظری نیست، بلکه قوه دیگری آن را برعهده دارد؛ چراکه شرایط و خصوصیات انجام فعل، بسیار زیاد و نامحدود هستند و احاطه علمی به آنها و بیان آنها در یک علم از توان انسان خارج است (همان، ص ۸۲-۸۳ و ۸۴).

گزاره‌های ارزشی و انگیزشی در حکمت عملی

افعال ارادی انسان همیشه باید غایت و هدفی مشخص داشته باشد؛ درغیراین صورت، با توجه به مبانی فلسفی، فعل ارادی صورت نمی‌گیرد. بنابراین، در نظر فارابی، یکی از

ارکان حکمت عملی، پیوند آن با غایت و هدفی است که فعل ارادی در نظر دارد. حکمت عملی باید در راستای سعادت و پیشرفت حقیقی انسان باشد (همو، ۱۴۱۳ق، ص ۲۲۷-۲۲۹). با مقایسه افعال ارادی انسان و غایت و هدف نهایی او، می‌توان این افعال را به صفاتی متصف ساخت. این صفات برای افعال به صورت خیر و شر، حسن و قبیح، جمیل و زشت و ... بیان می‌شوند که بیانگر ارزش‌مندی فعل در راستای رساندن انسان به هدفی مشخص هستند (همان، ص ۲۳۰). به همین دلیل، به سبب علاقه موصوف و صفت به یکدیگر، شاید گاهی افعال ارزشی که صفت افعال ارادی انسان هستند، موضوع بحث حکمت عملی دانسته شوند.

شناخت سعادت حقیقی و همسو ساختن اعمال ارادی در راستای رسیدن به آن، موجب می‌شود گزاره‌های انشائی از دل این علم پدید آیند. گزاره‌های انشائی، باید‌ها و نبایدهایی هستند درباره افعال ارادی که انسان برای تحقق آنها در جهان خارج باید تلاش کند. به نظر فارابی، با شناخت سعادت و ارتباط آن با فعل ارادی، شوق و علاقه به انجام فعل ارادی در انسان پدید می‌آید (همان، ص ۲۲۷-۲۲۸). این شوق و علاقه به لزوم انجام افعال برای رسیدن به سعادت، از سوی قانون‌گذار یا خود انسان، با قضایایی انشائی، انگیزشی و کنشی و به صورت باید‌ها و نبایدها و امر و نهی‌ها بیان می‌شود. این قضایا جنبه خبری ندارند، بلکه انشائی هستند و می‌توان آنها را خیال‌انگیز و شاعرانه دانست. نکته مهم آن است که خود این گزاره‌های انشائی، انگیزشی و کنشی، جزو حکمت عملی نیستند، بلکه از لوازم آن در نفس انسان شمرده می‌شوند. این گزاره‌ها به دلیل آنکه حالت اخبار از واقع ندارند، برهانی نیستند و صدق و کذب درباره آنها بی‌معناست.

بر فرض وجود امر و نهی‌ها و باید‌ها و نبایدها در حکمت عملی، همگی آنها را باید از لوازم گزاره‌های هستی‌شناسی ناظر به افعال ارادی انسان دانست. خود آنها به‌تنهایی مسئله و مطلوب حکمت انسانی نیستند؛ زیرا حکمت انسانی، برآمده از عقل نظری و خبردهنده از واقع است؛ ولی باید‌ها و نبایدها، جملات انشائی هستند که فاقد ارزش علمی‌اند و نمی‌توان صدق و کذب به آنها نسبت داد. شاهد بر این مدعا - همان‌گونه که گذشت - آن است که فارابی، حکمت انسانی را یکی از شاخه‌های حکمت قیاسی برهانی می‌داند که با روش برهانی مبتنی بر تجربه، قضایای بدیهی موجود در خود این علم و قضایای یقینی برآمده از سایر علوم، به‌ویژه فلسفه نظری، در مسیر پاسخ به مسائل و

کشف قضایای مجهول مربوط به حکمت انسانی گام برمی دارد.

نتیجه گیری

فارابی حکمت عملی را از شاخه‌های علوم قیاسی برهانی می‌داند. این علم با صناعت عملی صرف که فن و مهارت و هنر در زمینه خاصی است، فرق دارد. روش به‌کاررفته در این علم، تشکیل قیاس برهانی با استفاده از مبادی یقینی است؛ درحالی‌که روش تحقیق در صناعات عملی، تجربه و انجام کارهای عملی است. گاهی اشتراک لفظ میان برخی شاخه‌های این دو دسته از علوم، سبب شده آنها یکسان پنداشته شوند؛ مانند سیاست عملی و سیاست برهانی و حکمی.

موضوع حکمت عملی، افعال اختیاری انسان است که در مسیر کسب سعادت باشند. این موضوع، حقیقتی از حقایق جهان است و محمولات آن نیز حقیقی و غیراعتباری هستند. براین اساس و با توجه به استفاده از روش برهان در این علم، حکمت عملی را باید علمی حقیقی و غیراعتباری دانست. با این وصف، اعتبارات صرف، مشهورات جدلی و تخیلات شعری و گزاره‌های انشائی و انگیزشی در حکمت عملی جای ندارند. این‌گونه گزاره‌ها را می‌توان از لوازم این علم دانست، نه جزو مسائل آن. این علم بر اساس مبانی فطری و تجربیات یقینی بنیان نهاده می‌شود و به مسائلی، از جمله بررسی سعادت انسان، افعال دخیل در رسیدن به سعادت و روش چینش این افعال و راه کسب آنها می‌پردازد. با توجه به ارتباط میان افعال انسان و سعادت او، برخی اوصاف نفس‌الامری برای افعال انسان ذکر می‌شوند که تشکیل‌دهنده قضایای ارزشی موجود در این علم هستند.

کتابنامه

۱. فارابی، محمد بن محمد (۱۴۱۳ق). الاعمال الفلسفية. مقدمه و تحقیق و تعلیق از جعفر آل یاسین. بیروت: دار المناهل.
۲. _____ (۱۴۰۸ق). منطقیات فارابی (ج ۱-۲). قم: کتابخانه آیت الله العظمی المرعشی النجفی.
۳. _____ (۱۹۹۶م). احصاء العلوم. مقدمه و شرح علی بوملحم. بیروت: مکتبه الهلال.
۴. _____ (۱۹۸۶م). کتاب الحروف. تحقیق و تعلیق محسن مهدی. بیروت: دار المشرق.
۵. _____ (۱۹۸۰م). تلخیص نوامیس در افلاطون در اسلام. تحقیق عبدالرحمن بدوی. مصر: دار الأندلس.
۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۱). مجموعه آثار (ج ۶). تهران: صدرا